

A Theoretical Introduction to the Reasons for Political Conflicts Emphasizing on the Role of Political Systems

Hanif Athari Allaf¹, Saeed Gazrani², Ali Asghar Davoudi³

¹ P.hD., Student, Department of Political Science, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. hanifathariallaf@mshdiau.ac.ir

² Assistant Professor, Department of Political Science, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran (**Corresponding author**). sgazerani@mshdiau.ac.ir

³ Assistant Professor, Department of Political Science, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. adavoudi@mshdiau.ac.ir

Abstract

Although governments stem from the people's will and their sustenance depend on their satisfaction, conflict between both sides in this transaction is inevitable. In this regard, the present study seeks to explain some behaviors of the governments as the more powerful side of the transactions which cause political conflicts and challenge the survival of the governments. To this aim, a descriptive-analytic method as well as historical documents and objective evidence were used to identify causes of political conflicts that come from the governments' behavior. The research relies on the hypothesis that disorder in providing people's basic needs, unreasonable beliefs and behaviors, and power imbalance are the main reasons for political conflicts. According to the obtained results, it seems that the beginning source of conflict between people and governments is the existence or perception of injustice. Furthermore, in a monolateral power system where both the government as the more powerful side and people as the less powerful side seek to achieve scarce resources, usually the more powerful side takes steps to create a hegemonic system by using its opportunities. On the other hand, people who are fed up with mere obedience, always seek a chance to nullify this hegemony by any means. In general, it seems that the governments' negligence to meet people's needs can gradually increase dissatisfied groups in society and cause unreturnable political conflicts, especially when the government is supposed to make decisions to decrease social dissatisfaction or provide more privilege for people. It appears that the first step by the governments to control political conflict is to remove the perception of injustice in society through meeting people's basic needs. In the next step, the governments should focus on increasing their legitimacy that requires creating freedom, in addition to maintaining their dignity and avoidance of violence. Finally, the governments ought to prevent the gradual growing of dissatisfaction in society and guide people's energy towards participatory activities in order to avoid creation of conflicts. This issue requires the optimal conduction of the governments' special act that is giving service to people.

Keywords: Political Conflicts, Government, People, Violence, Power Balance, Political Systems.

Cite this article: Athari Allaf, H., Gazrani, S. & Davoudi, A.S.(2023). A Theoretical Introduction to the Reasons for Political Conflicts Emphasizing on the Role of Political Systems. *Iranian Political Research*, 10(3), p. 73-104. <https://doi.org/10.22034/sej.2022.1959700.1466>

Received: 2023/06/28 ; **Received in revised form:** 2023/07/18 ; **Accepted:** 2023/08/02 ; **Published online:** 2023/08/07

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Qom Islamic Azad University



درآمدی نظری بر علل شکل‌گیری منازعات سیاسی با تأکید بر نقش نظام‌های سیاسی

حنیف اطهری علاف^۱، سعید گازرانی^۲، علی‌اصغر داودی^۳

^۱ دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

hanifathariallaf@mshdiau.ac.ir

^۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول).

sgazerani@mshdiau.ac.ir

^۳ استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. adavoudi@mshdiau.ac.ir

چکیده

اگرچه پیدایش حکومت‌ها تبلور اراده مردم، و بقای آن‌ها در گرو رضایت مردم است؛ اما بروز منازعه میان طرفین این تعامل نیز همواره امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. در این راستا، هدف پژوهش حاضر تبیین آن دسته از رفتارهای حکومت‌ها به‌عنوان طرف قوی‌تر این تعامل است که بروز آن‌ها باعث شده منازعات سیاسی ایجاد شوند و بقای حکومت‌ها را با چالش مواجه نمایند. به‌منظور حصول به هدف پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از مستندات تاریخی و مصادیق عینی، آن دسته از علل شکل‌گیری منازعات سیاسی که ریشه در رفتار حکومت‌ها دارند، شناسایی گردید. پژوهش بر این فرضیه استوار است که اختلال در تأمین نیازهای اساسی، باورها و رفتارهای غیرعقلایی و عدم موازنه قدرت، به‌عنوان علل اصلی بروز منازعات سیاسی است. براساس نتایج بدست آمده، به‌نظر می‌رسد سرچشمه آغاز منازعات میان مردم و حکومت وجود یا احساس بی‌عدالتی باشد. همچنین، در نظام قدرت یک‌طرفه که هم حکومت به‌عنوان طرف قدرتمند و هم مردم به‌عنوان طرف ضعیف درصدد دستیابی به منابع کمیاب هستند، معمولاً طرف قدرتمند با استفاده از توانایی‌های خود، در جهت ایجاد نظام سلطه گام برمی‌دارد. در مقابل، مردمی که از اطاعت صرف به تنگ آمده‌اند، همواره مترصد فرصت هستند که به هر نحو ممکن، این سلطه‌جویی را نفی کنند. در مجموع، به‌نظر می‌رسد تعلق حکومت در رفع مشکلات مردم، هنگامی که قرار است تصمیمی بگیرد که نارضایتی‌های اجتماعی را کاهش دهد، یا مزایای

استاد به این مقاله: اطهری علاف، حنیف؛ گازرانی، سعید؛ داودی، علی‌اصغر (۱۴۰۲). درآمدی نظری بر علل شکل‌گیری منازعات سیاسی با تأکید بر نقش نظام‌های سیاسی. *سیاست‌پژوهی ایرانی*، ۱۰(۳)، ص ۷۳-۱۰۴.

<https://doi.org/10.22034/sej.2022.1959700.1466>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۴/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۲؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲/۰۵/۱۷

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسنده‌گان.



بیشتری برای مردم فراهم آورد، می‌تواند باعث انباشت تدریجی گروه‌های ناراضی در جامعه و بروز منازعات سیاسی بازگشت‌ناپذیر شود. به‌نظر می‌رسد گام نخست برای کنترل منازعات سیاسی توسط حکومت‌ها، از بین بردن احساس بی‌عدالتی در جامعه باشد، که با تأمین نیازهای اساسی و معیشتی مردم، محقق خواهد شد. در گام بعدی، حکومت‌ها باید بر افزایش مشروعیت خود متمرکز شوند، که اقتضای این امر ایجاد آزادی، در کنار حفظ شأن خود و پرهیز از اعمال خشونت است. در نهایت، حکومت‌ها برای جلوگیری از بروز منازعات باید از انباشت تدریجی ناراضی‌ها در سطح جامعه ممانعت کرده و انرژی مردم را به‌سوی فعالیت‌های مشارکتی هدایت کنند؛ این امر نیز منوط به انجام بهینه کارویژه حکومت، یعنی خدمت به مردم است.

کلیدواژه‌ها: منازعات سیاسی، حکومت، مردم، خشونت، موازنه قدرت، نظام‌های سیاسی.

۱. مقدمه

به نظر می‌رسد از وقتی انسان‌ها برای به حداقل رساندن منازعات اجتماعی تصمیم گرفتند که بخشی از اختیارات خود را به حکومت‌ها تفویض کنند و در مقابل امنیت بیشتری به دست آورند؛ پای حکومت‌ها به عنوان بازیگری قدرتمند به عرصه تعاملات اجتماعی باز شد و مفهوم «منازعه سیاسی»^۱ در عرصه تعاملات اجتماعی مطرح گردید. از آن پس، حکومت‌ها بنا به کارویژه‌ای که داشتند، با نگاهی امنیت‌محور^۲ به عنوان طرف قوی‌تر و تعیین‌کننده‌ای مطرح شدند که می‌توانستند، حل و فصل بسیاری منازعات در سطح جامعه را رقم زنند. اما در بسیاری از موارد، علت اصلی بروز منازعه، وجود مشکلات ساختاری در خود حکومت‌ها است؛ که کارویژه اساسی آن‌ها (حفظ امنیت) را با چالش مواجه و آنان را به عنوان یک طرف جدید در منازعات مطرح می‌کند. در این شرایط، معمولاً عدم امنیت با بروز بی‌عدالتی برای مردم نمایان می‌شود. به نظر می‌رسد، هنگامی که عبارت «این عادلانه نیست» به صورت متوالی در جامعه‌ای تکرار شود، وقوع منازعه در پی آن قابل پیش‌بینی باشد؛ چراکه می‌تواند منجر به تغییراتی شود که بی‌عدالتی را کاهش دهد. به عبارت دیگر، می‌توان ادعا کرد که تلاش مردم برای ایجاد عدالت باعث شده که در بسیاری از مواقع، برقراری امنیت ماهیتی عدالت‌محور^۳ پیدا کرده باشد و در تقابل با کارویژه حکومت قرار بگیرد.

بنابراین، منازعه سیاسی مدنظر این پژوهش را می‌توان فرایند «اندرکنش»^۴ بر سر منابع قدرت و موقعیت، اعتقادات و سایر ترجیحات و تمایلات میان مردم و نظام سیاسی را به گونه‌ای در نظر گرفت که در آن دولت یا نهادهای دولتی، به عنوان طرف درگیری، یا میانجی یا داور، یا طرفی که سهمی از درگیری می‌برد، دخیل باشد. بنابراین، منازعات میان حکومت‌ها (هرگونه جنگ و درگیری بین‌المللی) و میان گروه‌های اقلیت و حکومت (مبارزات جدایی طلبانه و مذهبی) با این‌که در قالب منازعات سیاسی قابل بررسی‌اند، اما از حوزه این پژوهش خارج هستند.

توجه به مسئله منازعات سیاسی بدان جهت مهم است که کمابیش در همه نظام‌های سیاسی از دموکراتیک گرفته تا اقتدارگرا، با شدت و ضعف متفاوت پدید می‌آیند. بررسی اجمالی تاریخ کشورهای چون ایرلند شمالی، سومالی، آفریقای جنوبی، آمریکا، افغانستان، فرانسه، لیبی، عراق،

-
1. Political Conflict
 2. Security-oriented
 3. Justice-oriented
 4. Interaction

سودان، انگلستان، بوسنی و حتی ایران نشان می‌دهد، منازعات سیاسی تأثیر شایان توجهی در روند تحولات این کشورها داشته و هزینه‌های مادی و انسانی زیادی را به نظام‌های سیاسی حاکم در این کشورها تحمیل کرده است. این می‌تواند توجه به عوامل موجد منازعات سیاسی را در صدر موضوعاتی قرار دهد که حکومت‌ها برای کاستن از هزینه‌های خود و ایجاد ثبات سیاسی باید به آن توجه کنند.

در تبیین شکل‌گیری منازعات سیاسی به علل و عوامل متنوعی می‌توان اشاره کرد که بسته به نوع ساختار سیاسی، الگوهای تحرک اجتماعی، نحوه دستیابی و تخصیص قدرت و شکل خاصی که منابع بر آن اساس توزیع می‌شوند، رفتار هر حکومتی متفاوت خواهد بود. اما، در پاسخ به این پرسش که «چه رفتارهایی از جانب حکومت باعث ایجاد منازعات سیاسی می‌شود؟» و با این فرض که حکومت‌ها در تعامل با مردم اغلب طرف قوی‌تر هستند و از ظرفیت و توان بیشتری برای اتخاذ راهکارهای پیشگیری از منازعات سیاسی برخوردارند؛ فرضیه پژوهش، اختلال در تأمین نیازهای اساسی (از جمله احساس ناامنی و بی‌عدالتی)؛ باورها و رفتارهای غیرعقلایی (بدبینی، نگاه کلیشه‌ای و وجود سوءتفاهم) و عدم موازنه قدرت (سلطه‌جویی و استفاده از خشونت، تقابل و عدم تأمین خواسته‌ها و تعلق در تصمیم‌گیری برای رفع نارضایتی‌ها) را به‌عنوان علل اصلی بروز منازعات سیاسی معرفی می‌کند.

۲. اهداف و اهمیت پژوهش

از آنجا که بروز منازعات سیاسی می‌تواند ثبات حکومت‌ها را با چالش مواجه کند؛ بنابراین، پیشگیری از بروز منازعات در زمره آن دسته از کارکردهای نظام سیاسی قرار می‌گیرد که تضمین‌کننده بقای نظام است. از این جهت، هدف نظری پژوهش حاضر شناخت آن دسته از رفتارهای حکومت‌ها به‌عنوان طرف قوی‌تر در تعامل با مردم است، که می‌توانند باعث ایجاد منازعات سیاسی شوند. همچنین، چون حفظ بقاء مهم‌ترین هدف همه حکومت‌ها به‌شمار می‌رود؛ هدف عملی پژوهش حاضر، ارائه راهکارهایی برای کنش یا واکنش حکومت در برابر خواسته‌های جامعه است.

در واقع، این پژوهش در وهله نخست با شناسایی رفتارهایی که بالقوه توانایی ایجاد منازعات سیاسی را دارند و در مرحله بعد، با ارائه راهکارهایی که می‌توانند یاری‌گر حکومت‌ها برای کنترل این رفتارها باشد؛ می‌تواند به حکومت‌ها در پیشگیری از بروز منازعات سیاسی که یکی از عوامل مختل‌کننده ثبات آن‌ها است، کمک کند.

۳. روش‌شناسی پژوهش

هنگامی که هدف پژوهش فهم معانی، تعاریف، تمثیل‌ها، نمادها و هر آنچه که سازنده دنیای اجتماعی است باشد، انتخاب رویکرد کیفی برای پژوهش گزینه مناسبی است؛ چراکه به پژوهشگر کمک می‌کند، آنچه در جهان آکنده از معانی انسانی رخ می‌دهد را به خواننده منتقل کند (سید امامی، ۱۳۹۵، ص ۴۶). پژوهش حاضر ضمن انتخاب رویکرد کیفی، پژوهشی نظری^۱ به‌شمار می‌آید. برخلاف مقالات پژوهشی تجربی^۲ که در آن‌ها نویسندگان داده‌هایی را برای پاسخ به پرسش تحقیق یا رسیدگی به یک مسئله یا مشکل موجود گردآوری می‌کند و بدین منظور از روش‌هایی چون مصاحبه، نظرسنجی، پرسش‌نامه، مشاهده، آزمایش و... استفاده می‌کند؛ در مقالات پژوهشی نظری، استدلال‌های نویسنده کاملاً به تحقیقات نظری مندرج در ادبیات علمی موجود در قالب مقالات منتشره در مجلات علمی، اسناد رسمی، کتب، روزنامه‌ها و غیره، بستگی دارد (Rakotsoane, 2019, p. 2). بر این اساس، پژوهش حاضر نیز با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع معتبر رایج در جامعه علمی، به پاسخ‌گویی پرسش اصلی و بررسی فرضیه می‌پردازد.

۴. پیشینه پژوهش

در مورد علل شکل‌گیری منازعات سیاسی، در ایران پژوهش و مطالعات جامعی انجام نشده است. به‌علاوه، به‌طور مشخص در مورد علل شکل‌گیری منازعات سیاسی از منظر نقش نظام سیاسی در بروز این منازعات، پژوهشی وجود ندارد. ازجمله موارد معدودی که به مطالعه منازعات سیاسی پرداخته‌اند، می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

تنها کتاب ترجمه شده به فارسی در مورد منازعات سیاسی، کتاب «دانش‌نامه حل و فصل منازعه» تألیف هییدی و گای ام. برگس^۳ (۱۳۹۰) است. همان‌طور که از عنوان آن پیداست، این کتاب مهم‌ترین مفاهیم حل و فصل منازعات به‌صورت اجمالی را بررسی می‌کند. به‌عبارت دیگر، این کتاب با این پیش‌فرض که منازعات به‌وقوع پیوسته‌اند، سعی در ارائه شاخص‌هایی دارد که می‌توانند بر حل و فصل منازعات تأثیرگذار باشند. در این میان، چون کتاب پیشگیری از منازعات را به‌عنوان راهکاری برای حل و فصل منازعه در نظر می‌گیرد؛ برخی از شاخص‌هایی که برای پیشگیری از منازعات ارائه

1. Theoretical

2. Empirical

3. Heidi & Guy M. Burgess

داده با بعضی از عللی که در پژوهش حاضر برای شکل‌گیری منازعات سیاسی برشمرده شده است، هم‌پوشانی وجود دارد؛ هرچند به جایگاه قوی‌تر حکومت در تعامل با مردم اشاره‌ای نکرده است. کریمی مله (۱۳۸۰) در پژوهشی با عنوان «پتانسیل‌های تبدیل رقابت به منازعه سیاسی در ایران» در پاسخ به این سؤال که پتانسیل‌ها و زمینه‌های تبدیل رقابت به منازعه سیاسی در ایران امروز کدام هستند؟ با مفروض دانستن رقابت به‌عنوان امری که ذاتی سیاست است؛ اتخاذ راهکارهایی که مانع از تبدیل رقابت به تضاد و منازعه می‌شوند را عامل پیشگیری از منازعات معرفی می‌کند. نویسنده ساختار سنتی جمعیت، گفتمان‌های آیت‌الله خمینی محدود می‌کنند. نویسندگان بر این ادعا هستند که منازعات سیاسی دارای ارتباط تعاملی با عوامل گفتار و نهادمندی سیاسی هستند و از این طریق می‌توانند بر تضعیف امنیت و ثبات اثرگذار باشند. آن‌ها در نهایت، امنیت و منازعه سیاسی را دو عنصر به‌هم پیوسته قلمداد کرده و به این نتیجه می‌رسند که برداشت آیت‌الله خمینی از منازعه، متکی بر دو رکن تعریفی مشخص، یعنی: «تقابل خواسته‌ها و منافع و طرد و بیرون‌گذاری عناصر و دیگر بازیگران مرتبط با آن خواسته یا منفعت، در عرصه و سطح واقعی و روانی» است. این مقاله هرچند در مورد تأثیر منازعات بر ایجاد ناامنی با مقاله حاضر هم‌پوشانی دارد؛ اما وجه افتراق اصلی آن پرداختن به دلایل ایجاد منازعه از منظر اندیشه اسلامی و نظرات آیت‌الله خمینی به‌عنوان شخصی تأثیرگذار بر رفتار جمهوری اسلامی است.

میرزایی تبار و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی و تحلیل سیر تحول در نظریه‌های منازعه؛ با تأکید بر تحول تاریخی، رشته‌ای و نگاه ریشه‌ای نظریه‌ها» با رویکردی توصیفی-تاریخی به بررسی نظریه‌های مرتبط با منازعه پرداخته و سیر تحول این نظریه‌ها را در چهار دوره زمانی مورد بررسی قرار می‌دهند. نویسندگان، توجه به منازعات را -همچون این پژوهش- از منظر ایجاد ناامنی در نظر گرفته و به این نتیجه رسیده‌اند که نظریه‌های منازعه از یک جنس نیستند؛ زیرا منازعات در مکان‌ها و زمان‌های مختلف و به دلایل مختلف به‌وقوع پیوسته‌اند. در نهایت، نویسندگان متغیرهای فردی، اجتماعی، اقتصادی، ژئوآنومیک، فرهنگی، سرزمینی، سیاسی، ژئواستراتژیک، تاریخی، جغرافیایی و هیدروپلیتیکی را به‌عنوان اصلی‌ترین متغیرهای دخیل در وقوع منازعات معرفی می‌کنند. پرداختن مقاله به طیف گسترده‌ای از عوامل تأثیرگذار بر ایجاد منازعات که الزاماً با کنش‌های حکومتی مرتبط نیستند، وجه اصلی افتراق آن با مقاله حاضر به‌شمار می‌رود.

براین اساس، تفاوت اصلی این تحقیق با پژوهش‌های قبلی در این است که پژوهش حاضر کوشیده است، علل شکل‌گیری منازعات سیاسی را از زاویه کنش‌های حکومت به‌عنوان طرف قوی‌تر در تعامل با مردم تبیین کند؛ موضوعی که در پژوهش‌های قبلی کلاً به آن توجه نشده است.

۵. منازعه سیاسی

در عرصه جوامع، منازعات فی‌نفسه نامطلوب یا مخرب نیستند و لزوماً نباید از آن‌ها اجتناب کرد. در واقع، منازعات نه‌تنها در عرصه زندگی اجتماعی اجتناب‌ناپذیرند؛ بلکه اغلب برای کشف و پیشبرد حقیقت، عدالت و سایر جنبه‌های به‌روزی انسان نیز سودمندند (Kriesberg, 2016, p. 179). انسان‌ها برای برخورداری از رفاه و آسایش همواره ناچار به زندگی گروهی بوده‌اند، اما از همان آغاز زندگی اجتماعی، به‌دلیل کمبود منابع مورد نیاز، درگیر منازعه نیز شده‌اند؛ زیرا همان‌طور که زیمل^۱ و هاردین^۲ می‌گویند، هرگاه طرفین تعامل در مورد منابع کمیاب ترجیحات مشابهی داشته باشند، آنگاه احتمال بروز منازعه میان آن‌ها افزایش می‌یابد (Bonoma, 1976, p. 501).

و بر^۳ منازعه را کنش مرتبط با پیشبرد خواست یک فرد یا گروه، علیه مقاومت دیگری می‌داند و او برشال^۴ آن را هم شامل رویارویی‌های خشونت‌آمیز بر سر منابع و ارزش‌های محدود و هم شامل اقداماتی می‌داند که خنثی کردن تمهیدات، حذف یا آسیب رساندن به رقبای مدنظر دارند (Oberschall, 1973, p. 30). دسته دیگری از تعاریف، منازعه را وضعیتی می‌داند که در آن بازیگران برای دستیابی به اهداف ناسازگار یا برای واکنش به خصومت‌های موجود، علیه هم از خشونت استفاده می‌کنند. در این میان، تشخیص این‌که آیا اهداف واقعاً ناسازگار هستند، اغلب دشوار است؛ اما اگر دستیابی هم‌زمان هر دو طرف به اهداف به‌لحاظ منطقی ناممکن یا اگر نتیجه تعامل طرفین در تضاد با هم باشد (Bartos & Wehr, 2002, p. 13-14)، یا اگر منافع آن‌ها تحت تأثیر سیاست‌ها یا تصمیم‌هایی قرار گیرد که رفاه‌شان را با چالش مواجه کند (Boulding, 1990, p. 44)، احتمال بروز منازعه افزایش می‌یابد.

در این میان، هرچند قدرت طرف‌های درگیر با حکومت معمولاً کم‌تر است و این امر گاه موجب می‌شود که آن‌ها آغازگر منازعات سیاسی باشند؛ اما این واقعیت باعث نمی‌شود که در همه موارد بروز منازعه، حق به جانب طرف ضعیف‌تر باشد. برای مثال، در سومالی که گروه اسلام‌گرای «الشباب» سعی در ایجاد بی‌ثباتی و تحمیل شریعت بر حکومت سکولار داشته (Folarin, 2013, p. 4)، هرچند طرف ضعیف‌تر و آغازگر منازعه بوده است ولی الزاماً از مشروعیت برخوردار نیست. منازعات

-
1. Georg Simmel
 2. Garrett Hardin
 3. Max Weber
 4. Anthony Oberschall

هم به صورت آشکار و هم به صورت نهفته قابل مشاهده‌اند و به‌عنوان بخشی ذاتی از تجربه بشری لزوماً ماهیتی منفی ندارند. آگاهی از ماهیت و پیامدهای منازعه می‌تواند باعث ایجاد تغییر در رفتار کسانی شود که می‌خواهند با توسل به زور اهدافی را دنبال کنند (Burton & et al., 2015, p. 2-3). در خلال منازعه، آسیب ممکن است به‌طور یکسان به طرفین وارد شود، یا آسیب‌دیدگی یک طرف بیش از دیگری باشد. این آسیب‌ها می‌تواند در اثر شلیک با اسلحه، آتش‌زدن ساختمان‌ها، یا حذف گروه‌های خاص از مشارکت سیاسی پدید آید و میزان و شدت آن نسبت به این‌که هریک از طرفین نسبت به طرف مقابل چه دیدگاهی دارد (مثلاً باور به این‌که مخالفان انسان‌های فرومایه‌ای هستند) متفاوت خواهد بود (Kriesberg, 2007, p.19).

تغییرات سریع و گسترده اجتماعی و اقتضانات دوران گذار معمولاً از جمله دلایل بروز منازعات بوده‌اند؛ یعنی هرگاه نظام‌های سیاسی ضعیف در معرض پدیده‌هایی چون زمین‌لرزه، طوفان، جنگ، بیماری همه‌گیر و حتی توسعه قرار گیرند که بر ظرفیت و توان بقای آن‌ها تأثیر بگذارد، ممکن است نهادهای اجتماعی را بیش از حد، زیر فشار قرار دهند. در نتیجه، با بروز کنش‌هایی چون غارت، آشوب و درگیری‌های قومی یا طبقاتی، امکان و ظرفیت مدیریت منازعات در آن‌ها محدود شود (Coser, 1957, p. 202). البته نظام‌های سیاسی قوی‌تر ممکن است به‌خوبی از عهده چنین بحران‌هایی برآیند و حتی بروز احساس همبستگی اجتماعی در شرایط وقوع چنین بحران‌هایی بتواند بر تضادهای قبلی موجود در جامعه نیز غلبه کند و مقبولیت آن‌ها را افزایش دهد؛ همانند آن‌چه در هنگام جنگ ایران و عراق مشاهده شد.

از محیط منازعه، اهداف، ویژگی‌ها و روابط بین طرفین، می‌توان به‌عنوان چهار مجموعه از عواملی نام برد که بر چگونگی وقوع منازعات اثر می‌گذارند و آن‌ها را تشدید می‌کنند. هنگامی که طرفین منازعه سهواً و بدون ارزیابی دقیق پیامدهای اقدامات خود عمل می‌کنند، یا برای افزایش فشار بر طرف مقابل، به تدریج یا ناگهانی اقداماتی را انجام می‌دهند، تنش‌ها می‌تواند تشدید شود. در چنین شرایطی ممکن است، شاهد شدت‌یابی تحرکات خشونت‌آمیز (نوعاً افزایش شمار کشته‌شدگان)، یا افزایش تعداد افرادی که درگیر منازعه می‌شوند یا تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند، بود (Kriesberg, 2007, p. 140-145).

از نظر مارکس^۱، منازعه تنها منجر به تغییر روابط پایدار در ساختار اجتماعی موجود نمی‌شود،

1. Karl Heinrich Marx

بلکه کل سیستم اجتماعی را در راستای نیل به پیشرفت متحول می‌کند. از نگاه سورل^۱ منازعه برای تجدید قوا و احیای مجدد نیروهای خلاق نظام اجتماعی ضروری است. دیویی^۲ نیز معتقد است منازعه اسباب تفکر است و انسان را به مشاهده تحریک می‌کند. به گفته مورلی^۳ اگر مردم نسبت به ثباتی که نگران حفظ آن هستند، ایمان بیشتری داشتند؛ به جای نابخردانه شمردن سرشت دیگران قادر بودند آن را آزادتر، بخشنده‌تر و صادقانه‌تر درک کنند (Coser, 1957, p. 197-205) و در نتیجه مانع ایجاد منازعات شوند. ولترز^۴ معتقد است ماهیت نهادهای سیاسی، شیوه‌های تولید و توزیع رایج در این نهادها، کیفیت و منشأ نخبگان و ویژگی‌های مردم تعیین می‌کند که یک نظام سیاسی صلح طلب یا جنگ طلب باشد (Singer, 1960, p. 455-457) و بتواند از وقوع منازعات جلوگیری، یا آن‌ها را مدیریت کند. در حالی که بسیاری از افراد منازعه را سکه‌ای دوطرفه می‌دانند که می‌تواند مخرب یا منبع خلاقیت و اقدامات سازنده باشد؛ رایینز^۵ متذکر می‌شود منازعه برای اکثر افراد معنایی منفی دارد و در شرایط درگیری، بسیاری از شرکت‌کنندگان و ناظران، نگران عواقب و نتایج مخرب آن هستند. لپیپت^۶ ائتلاف نیرو، تضعیف روحیه، قطب‌بندی افراد و گروه‌ها، تعمیق اختلافات، ممانعت از شکل‌گیری کنش مشترک، ترویج رفتار غیرمسئولانه، ایجاد بدبینی، بی‌اعتمادی و کاهش بهره‌وری را از جمله کارکردهای منفی منازعات و افزایش اطلاعات درباره یک موضوع، گسترش تعاملات، بهبود توان حل مسئله، تسریع رشد و پیشرفت، افزایش خودانگیزگی در ارتباطات و تقویت روابط پس از حل و فصل منازعه را در زمره کارکردهای مثبت منازعات می‌داند (Lindelow & Scott, 1989, p. 338-343).

۶. نظریه‌های منازعه

در مورد منازعه، نظریه‌ها و دیدگاه‌های متنوعی وجود دارد که با وجود تفاوت‌های قابل توجه، ممکن است توجهات و علایق مشترکی نیز داشته و بر نکات مشابهی تمرکز کنند. در واقع، نظریه‌های منازعه با ساده‌سازی علل منازعه و دسته‌بندی آن‌ها، توضیحاتی را در مورد این علل متعدد و پیچیده ارائه می‌دهند که در ادامه به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

1. George Sorel
2. John Dewey
3. John Morley
4. Kenneth Neal Waltz
5. Stephen Robbins
6. Gordon Lippitt

۱-۶. **نظریه تضاد**^۱: این نظریه نشان می‌دهد که رفتار انسان در زمینه‌های اجتماعی، ناشی از تعارض بین گروه‌های رقیب است و با اینکه گروه‌های اجتماعی مختلف قدرت نابرابر دارند؛ برای منابع محدود یکسانی مبارزه می‌کنند. به عبارت دیگر، صاحبان قدرت در رقابت برای به دست آوردن منابع کمیاب، صدمه زدن، حذف یا خنثی‌سازی تمهیدات طرف مقابل را در دستور کار قرار می‌دهند (لهسائی‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۱۴).

۲-۶. **نظریه واقع‌گرایی**: نظریه واقع‌گرایی ریشه‌های منازعه را به نقضی در طبیعت انسان مرتبط می‌داند که ناشی از خودخواهی او است. این نظریه انسان را «حیوان سیاسی»^۲ می‌داند که تأمین منافع را دستاویز کسب قدرت و عامل ایجاد منازعه کرده است. با این تفسیر از انسان، منازعات تا زمانی که منابع کمیاب و اکثر انسان‌ها جاه‌طلبانه به دنبال کنترل آن‌ها هستند، اجتناب‌ناپذیر خواهند بود (Folarin, 2013, p. 7).

۳-۶. **نظریه‌های زیست‌شناختی**^۳: این نظریه‌ها بروز منازعه را امری فطری می‌دانند که در تمام تعاملات اجتماعی و بین همه حیوانات (از جمله انسان‌ها) ذاتی است. این نظریه توضیح می‌دهد که چون طبیعت انسان به‌طور ژنتیکی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؛ بنابراین، از آنجا که اجداد ما به‌طور غریزی موجوداتی خشن بوده‌اند، روحیه تهاجمی در ژن‌های ما نیز وجود دارد. همچنین، این نظریه بروز منازعه را ناشی از فاصله میان «ارضاء نیازهای مورد انتظار» و «ارضاء نیازهای واقعی» انسان می‌داند و اعتقاد دارد هنگامی که انتظارات انسان برآورده نمی‌شوند، او تمایل دارد به مقابله با کسانی بپردازد که آن‌ها را مسئول ناکامی‌های خود می‌داند (Davies, 1962, p. 6) و از این طریق، باعث بروز منازعه می‌شود.

۴-۶. **نظریه‌های فیزیولوژیکی**^۴: این دسته از نظریات، رفتار پرخاشگرانه را تابعی از عوامل متعددی همچون تأثیر سرشت و محیط بر انسان می‌دانند و اعتقاد دارند، با این‌که انسان‌ها به‌طور طبیعی می‌توانند پرخاشگر باشند؛ اما این دلیل نمی‌شود که آن‌ها رفتار خشونت‌آمیز را به‌عنوان گزینه همواره از خود نشان دهند. به عبارت دیگر، با این‌که در هر نقطه‌ای از جهان تغییرات محیطی به روش‌های متعددی می‌تواند امنیت انسان را تهدید کند (Barnett & Adger, 2010, p. 121)؛

-
1. Conflict Theory
 2. Political Animal
 3. Biological Theory
 4. Physiological Theory

اما این امر نیز به تنهایی باعث نمی‌شود که انسان‌ها به رفتارهای خشونت‌آمیز متوسل شوند. بنابراین، می‌توان گفت بروز منازعه هنگامی میان انسان‌ها محتمل است، که آن‌ها توسط ترکیبی از عوامل درون و خارج از کنترل خود، تحریک شوند.

۵-۶. نظریه‌های اقتصادی: براساس نظریه‌های اقتصادی، دلایل مادی باعث بروز منازعه می‌شوند و این می‌تواند ناشی از حرص و آز، احساس بی‌عدالتی یا کسب سود در شرایط هرج‌ومرج باشد. با این حال، چون منازعه برای اکثریت مردم تأثیرات منفی دارد، چشم‌انداز مالی به‌ندرت انگیزه اصلی برای وقوع منازعه است. همچنین، نمی‌توان به این موضوع نیز بی‌توجه بود که برای برخی، بروز منازعه می‌تواند همان وضعیت مطلوب باشد (Collier & et al., 2003, p. 4). به روایت نظریه‌های اقتصادی، بین تصاحب قدرت و کمبود منابع رابطه وجود دارد و مردم کسب قدرت را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف اغلب اقتصادی می‌دانند.

۶-۶. نظریه نیازهای انسانی^۱: این نظریه همه انسان‌ها را دارای نیازهایی اساسی می‌داند که به‌دنبال برآوردن آن‌ها هستند و انکار یا بی‌توجهی به این نیازها می‌تواند منجر به منازعه شود. براین اساس، اصل برابری ایجاد می‌کند همه مردم از نظر کرامت، ارزش‌ها و فرصت‌های عملی در شرایط برابر باشند که این به‌معنای تأمین نیازهای اساسی اقتصادی و فرهنگی همه مردم است (Fisher, 1990, p. 90). ممانعت از تحقق نیازهای انسانی یا وجود احساس عدم‌تحقق این نیازها می‌تواند مردم را وادار کند به خشونت متوسل شوند و ظرفیت بالقوه بروز منازعات سیاسی را به فعل تبدیل کنند.

۷-۶. نظریه‌های عقلانی^۲: در مدل‌های انتخاب عقلانی، فرض بر این است که افراد ابتدا هزینه گزینه‌های انتخابی را در برابر مزایای احتمالی مطلوبیتی که ممکن است به‌دست آورند، می‌سنجند (Louis & et al., 2004, p. 111-112).

براین اساس، «عقلانیت ارزشی» و «عقلانیت ابزاری»، بازتاب رفتار هدفمند و مستلزم محاسبه دقیق هزینه و فایده با توجه به اهداف هستند (Varshney, 2003, p. 86). بنابراین، هرچند از نظر تاریخی، بسیاری از خشونت‌ها نتیجه رفتار غیرمنطقی یا برداشت نادرست انسان‌ها بوده‌اند؛ با این حال، این رفتارها دیگر نمی‌توانند بهانه‌ای برای تکرار آن روند باشند. پس بدیهی است، که مشاهده

1. Human Needs Theory

2. Rational Theory

می‌شود وقوع منازعاتی که مستقیماً با اعمال غیرمنطقی رهبران مرتبط است بسیار کاهش یافته؛ گروه‌های تصمیم‌گیر با افزایش اندازه‌شان، به‌طور فزاینده‌ای کم‌تر مستعد رفتارهای غیرعقلانی شده‌اند و شهروندان کم‌تر احتمال دارد تصمیمات غیرمنطقی برای شرکت در منازعه را بپذیرند، یا از آن‌ها حمایت کنند (Marshall, 1999, p. 51).

۸-۶. نظریه بازی^۱: نظریه بازی با استفاده از فرمول‌های ریاضی سعی دارد راهکارهایی برای موقعیت‌های رقابتی ارائه دهد که در آن موقعیت، نتیجه انتخاب کنشگران به اقدامات سایرین وابسته است. به عبارت دیگر، نظریه بازی به مطالعه منازعه و همکاری در شرایطی توجه دارد که اقدامات چندین عامل به یکدیگر وابسته باشد. این عوامل ممکن است افراد، گروه‌ها، شرکت‌ها، دولت‌ها یا هر ترکیبی از آن‌ها باشند (Turocy & Stengel, 2001, p. 4). نظریه بازی به این موضوع اشاره دارد که تاریخ بشر به همان اندازه که شامل نبردها و جنگ‌ها است، به همان اندازه هم شاهد همکاری‌های موفق بوده است.

با توجه به دلایل متعدد و پیچیده‌ای که می‌توانند باعث بروز منازعات سیاسی شوند و از سوی دیگر، با توجه به این‌که برای توضیح علل شکل‌گیری منازعات سیاسی و اجتماعی، نظریه‌های مختلف و تفاسیر گوناگونی ارائه داده‌اند؛ در ادامه با تلفیقی از این رویکردها به نقش حکومت در شکل‌گیری منازعات سیاسی پرداخته خواهد شد. برای این منظور، با وام‌گیری از نظریه واقع‌گرایی، عنصر عدم موازنه قدرت (سلطه‌جویی و استفاده از خشونت، تقابل و عدم تأمین خواسته‌ها و تعلق در تصمیم‌گیری برای رفع نارضایتی‌ها)؛ با توجه به نظریه نیازهای انسانی، موضوع اختلال در تأمین نیازهای اساسی (از جمله احساس ناامنی و بی‌عدالتی) و با تکیه بر نظریه‌های عقل‌گرا، موضوع باورها و رفتارهای غیرعقلایی (بدبینی، نگاه کلیشه‌ای و وجود سوءتفاهم) به‌عنوان مهم‌ترین دلایلی که حکومت‌ها می‌توانند در ایجاد آن‌ها مؤثر باشند، مطرح و بررسی می‌شود.

۷. علل بروز منازعات سیاسی

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، منازعات در طول تاریخ موجب تغییراتی وسیع در شئون مختلف جوامع شده و مبنایی برای تعاملات اجتماعی ارائه داده‌اند. به‌طور کلی، بروز منازعات سیاسی و خشونت در جامعه می‌تواند نتیجه رشته‌ای از علل و عوامل باشد. شکست در جنگ؛ رکود اقتصادی یا تغییرات سریع اجتماعی؛ وجود رژیم‌های سیاسی ناپایداری که از قدرت

سوءاستفاده می‌کنند؛ رواج ادعاهای برتری ملی، نژادی، جنسیتی، طبقاتی، فرهنگی، مذهبی یا ژنتیکی؛ شرایطی که به دلیل تجربه جنگ‌های گذشته یا سهولت دسترسی به سلاح، توسل به خشونت تبدیل به فرهنگ شده است؛ نبود ارتباطات انسانی مشترک یا تضعیف احساس رابطه انسانی یا پیوند اجتماعی با قربانیان بالقوه؛ وجود نهادهای استبدادی مروج خشونت که حتی مانع مخالفت آشکار با کاربرد خشونت می‌شوند و فساد و گرایش به کاربرد خشونت از سوی گروه‌های فعالی که برای مخالفت با خشونت شکل گرفته‌اند (Deutsch, 2011, p. 105)، در این زمره قرار دارند.

در مجموع، با فرض حکومت به‌عنوان یکی از طرفین منازعات سیاسی، به نظر می‌رسد بروز منازعه سیاسی در جوامع فارغ از نوع حکومت آن‌ها را می‌توان ناشی از سه دسته علل و عوامل اصلی دانست: ۱) اختلال در تأمین نیازهای اساسی مردم؛ ۲) تغییر اساسی موازنه قدرت میان جامعه و حکومت به سود حکومت و ۳) ترویج باورها و رفتارهای غیرمنطقی از جانب حکومت. در چنین شرایطی، تلاش‌های جامعه برای ایجاد تغییر در مناسبات موجود، باعث بروز منازعات سیاسی خواهد شد که در ادامه به این موارد پرداخته خواهد شد.

۷-۱. اختلال در تأمین نیازهای اساسی

یکی از تلاش‌های نظری عمده برای تبیین علل بروز خشونت و بی‌نظمی در جامعه، نظریه نیازهای اساسی^۱ است. طی ۲۵۰۰ سال و در دوره‌های مختلف، اندیشه حقوق طبیعی از سوی رواقیان، حقوق‌دانان رومی، روحانیون کلیسا، مشروطه‌خواهان و فیلسوفان سیاسی عصر بورژوازی مطرح شد، که تأثیر زیادی بر تحولات فکری و اجتماعی جامعه بشری، از جمله طرح نظریه نیازهای اساسی داشته است (Rubenstein, 1990, p.337). از این دیدگاه، فرد مستقل به لحاظ اجتماعی، احساس شایستگی و عزت نفس دارد و قدرت او در گرو آزادی و بهره‌مندی از امکان ابراز خواسته‌هایش است. این مفهوم قدرت با ادعای برتون^۲، مبنی بر اینکه نیازهای غیرمادی مثل هویت و امنیت نیز اغلب برای طرفین منازعه بسیار اساسی هستند و افزایش رضایت‌مندی ناشی از تأمین این قبیل نیازها برای یک طرف، منجر به افزایش رضایت برای طرف دیگر نیز می‌شود، هم‌خوانی دارد.

1. Basic Needs

2. John Wear Burton

در این مفهوم، منازعه الزاماً نه به دلیل کمبود منابع مادی، بلکه به خاطر تهدید هویت و امنیت طرفین ایجاد می‌شود (Sandole-Staroste, 2013, p.69). برای مثال، تلاش برای برقراری صلح در آفریقای جنوبی به معنای ایجاد تغییرات اساسی در قوانین این کشور در راستای مهیاء کردن امکان مشارکت گسترده و از بین بردن ساختارهای ضددموکراتیک، نهادهای نظامی و نهادهای مبتنی بر تبعیض نژادی بود (Wallenstein, 2006, p. 144)، که امنیت جامعه را با چالش مواجه می‌ساخت. نظریه نیازهای اساسی ریشه‌ای اروپایی دارد و طیف گسترده‌ای از نیازها را دربر می‌گیرد که پاسخ‌گویی به آن‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. به عبارت دیگر، ممکن است نیازی در کشورهای اروپایی در زمره نیازهای اساسی تلقی شود؛ ولی در کشوری آفریقایی جزو آرمان‌های مردم آن کشور باشد. از سوی دیگر، هرچند رسیدن به مخرج مشترکی از نیازهای اساسی جوامع مختلف امری دشوار است؛ اما این دشواری نباید بهانه‌ای برای عدم رعایت حداقل‌هایی از حقوق انسانی باشد. برای مثال، دولت کندهای با تلاش بسیار کوشید شورش‌های داخلی و جنبش حقوق مدنی آمریکا در سال ۱۹۶۲ را که معطوف به حقوق اقتصادی بود از راه فقرزدایی از جامعه حل‌وفصل کند و بی‌نظمی‌های ناشی از نوسازی، مهاجرت، بیکاری و تبعیض نژادی را تا حد ممکن از طریق ارائه کمک‌های مالی گسترده کاهش دهد (Rader, 1990, p.226).

از منظر رویکرد نیازهای اساسی، انسان نیازهایی (جسمی، امنیت و آزادی، عشق و تعلق، عزت نفس و احترام به اخلاقیات) دارد، که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و اگر این نیازها، مطابق با هنجارهای جامعه تأمین نشود، افراد از هنجارها دور و به ایجاد منازعات و بی‌نظمی اجتماعی متمایل می‌شوند؛ پس ارضای نیازهای اساسی از الزامات ایجاد جامعه‌ای هماهنگ است. بنابراین، ساختارها و نیروهای کلان اقتصادی و سیاسی نمی‌توانند بدون توجه به سرنوشت مردمی که از مزایای رویکردی سود نمی‌برند، آن رویکرد را بر جامعه تحمیل کنند. در طول تاریخ، مردم به شیوه‌های مختلف -از جنگ‌ها و شورش‌های مسلحانه قرن نوزدهم گرفته تا اقدامات اعتراضی قرن بیستم- در برابر انقیاد خود مقاومت کرده‌اند و همان‌طور که رویکرد نیازهای اساسی پیش‌بینی می‌کند، اگر نظام سیاسی به انسان‌ها امکان «انسانیت» ندهد، آن‌ها نیز برای استقرار «مدنیت» همکاری نخواهند کرد و باعث ایجاد بی‌نظمی می‌شوند (Rader, 1990, p.220-223). در نتیجه، امروزه در سراسر جهان، نخبگان سیاسی در پی تأمین نیازهای اساسی مردم و کم‌رنگ کردن مرزهای میان خود و توده‌ها هستند (Galtung, 1990, p. 322).

در این میان، گرچه تأمین نیازهای اقتصادی معمولاً در صدر فهرست نیازهای اساسی جوامع است؛ اما چون علم اقتصاد به تفصیل به آن پرداخته است، در ادامه به دو شاخص دیگر آمیخته با

رویکرد نیازهای اساسی، یعنی «امنیت» و «عدالت» پرداخته می‌شود که نبود آن‌ها در جامعه می‌تواند احتمال بروز منازعات سیاسی را به شدت افزایش دهد.

۷-۱-۱. امنیت

حس اعتماد به‌عنوان مبنای احساس امنیت، وضعیت روان‌شناختی است، که در آن اعتمادکننده براساس برداشت مثبت از قصد یا رفتار مرجع مورد اعتماد، در شرایط دشوار، آمادگی خطرپذیری دارد. همچنین اگر نیازهای فرد و عواملی که می‌تواند این نیازها را به خطر اندازد مشخص باشد، تهدیدهایی که او با آن‌ها مواجه است نیز مشخص خواهد بود. در واقع، احساس تهدید، محرک واکنش‌های دیگر است و هیچ تصویر مشخصی از تهدید نمی‌توان داشت، جز این‌که مشخص باشد این تهدید به چه نتیجه‌ای منجر می‌شود، یا فرد چگونه نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. بنابراین، بهتر است تهدید را متناسب با شرایط خاص حاکم، به‌صورتی پویا تبیین کرد (Maslow, 2013, p. 591-594).

در تعامل مردم و حکومت، امنیت بر مبنای تعریف اعتماد و تهدید معنا می‌یابد. در نبود اعتماد، احتمالاً احساس تهدید جایگزین می‌شود. اعتماد پیش از هر چیز نگرش ذهنی مردم نسبت به باورها و رفتارهای حکومت است. بنابراین، اگر مردم باور داشته باشند که حکومت مایل و قادر است اقداماتی را به سود آن‌ها انجام دهد و در تعامل با حکومت در امان خواهند بود، نقش شهروندی خود را به‌طور مطلوب ایفا می‌کنند. براین اساس، اغلب حکومت‌ها امنیت را در درون جامعه و از راه مدیریت خواسته‌های مردم تأمین می‌کنند (افتخاری و قدرت‌آبادی، ۱۳۹۵، ص ۳۸-۳۷). برای مثال در انگلستان دوران تاجر، نارضایتی عمومی از اوضاع سیاسی، بی‌اعتمادی به سیاست‌مداران و اعتقاد به لزوم تغییرات اساسی در نظام حکومت‌داری (Dunn, 2004, p.149) به‌مثابه تهدید تلقی می‌شد، که در نتیجه دولت را وادار به تغییر در برنامه‌های در دست اقدام کرد.

در واقع، مرز تعامل قدرت حکومت و آزادی شهروندان را امنیت مشخص می‌کند و چون مردم براساس قرارداد اجتماعی به تشکیل حکومت اقدام کرده‌اند، انتظار می‌رود از سوی حکومتی که خود ایجاد کرده‌اند، مورد تهدید و تعرض قرار نگیرند و حقوق سیاسی و آزادی‌های اجتماعی آنان نادیده گرفته یا تضعیف نشود. در جوامعی که به‌دلیل نبود یا ضعف مشارکت و توسعه سیاسی، مرز میان قدرت حکومت و آزادی شهروندان، به‌بهانه برقراری امنیت از سوی حکومت (به‌عنوان طرف قوی‌تر) مبهم است، رفتار حکومت برای تأمین امنیت می‌تواند با حقوق و امنیت شهروندان در تعارض قرار گیرد و باعث بروز خشونت از سوی آن‌ها شود (معصومی و ساعی، ۱۳۹۱، ص ۴۱)؛ همان‌طور که بروز خشونت‌های جمعی در فرانسه از سال ۱۸۳۰ تا ۱۹۶۰ مؤید این امر است

(Korpi, 1974, p. 1577).

۷-۱-۲. عدالت

عدالت سیاسی به حوزه قدرت، سیاست و مشارکت مردم مربوط می‌شود. براین اساس، حکومتی عادل است که با رفع محدودیت‌ها امکان مشارکت برابر و آزاد همه را فراهم و قدرت و مناصب سیاسی را برحسب استعداد و شایستگی افراد تقسیم کند. راولز^۱ معتقد است، عدالت هم متضمن مفهوم برابری سیاسی است و هم رعایت انصاف در تصمیم‌گیری‌های مربوط به روابط اجتماعی؛ که عدالت اجتماعی می‌تواند نتیجه این تصمیم‌گیری‌ها باشد (عباس‌تبار مقری و فولادی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۷). بنابراین، اعتقاد مردم به این‌که منابع، نقش‌ها و ارزش‌ها به‌صورت ناعادلانه تقسیم شده‌اند، می‌تواند باعث ایجاد منازعه شود. به‌عبارت دیگر، هنگامی‌که این باور در میان مردم ایجاد شود که با آن‌ها به‌حق رفتار نمی‌شود، از زندگی مناسب محروم هستند، بی‌عدالتی وجود دارد یا کسانی‌که قدرت دارند از آن به‌طور غیرقانونی استفاده می‌کنند (Bartos & Wehr, 2002, p. 47)، زمینه‌های شکل‌گیری منازعه میان مردم و حکومت فراهم می‌شود. البته تلقی و احساس برقراری عدالت از جامعه‌ای به جامعه دیگر می‌تواند متفاوت باشد. برای مثال، در جامعه‌ای «جمع‌گرا»^۲ مانند اسرائیل که مردم معمولاً از حقوق و سطح زندگی یکسانی برخوردارند، منازعه زمانی می‌تواند ایجاد شود که مردم احساس کنند سطح زندگی آن‌ها به اندازه کافی مناسب نیست؛ حال آن‌که در جوامع «فردگرا»^۳ مانند آمریکا که تساوی اجتماعی اصلاً وجود ندارد، بروز منازعه احتمالی هنگامی خواهد بود که مردم احساس کنند، سهم مناسبی از منابع موجود ندارند (Deutsch, 2011, p. 98).

به همین دلیل، به‌نظر می‌رسد هنگامی‌که میان تحقق نیازهای شخصی و نیازهای اجتماعی تضاد وجود دارد و حکومت به‌عنوان متولی حفظ تعادل میان این دو سطح از نیازها نمی‌تواند کارویژه‌های خود را به‌درستی انجام دهد، اغلب می‌کوشد از طریق وعده و وعید به مردم، بر این بی‌تعادلی سرپوش بگذارد. البته در شرایطی که وعده‌های اغلب محقق نشده جای عمل را بگیرد، زمینه‌های ایجاد بی‌عدالتی و بروز منازعات در جامعه بیشتر خواهد شد (Blau, 2017, p. 143). برای مثال، هرچند دلیل اصلی پیروزی روحانی در انتخابات سال ۱۳۹۲ ریاست‌جمهوری ایران، وعده بهبود شرایط اقتصادی بود؛ اما ناتوانی دولت وی در تحقق این وعده‌ها، زمینه‌ساز وقوع

1. John Rawls
2. Collectivist
3. Individualistic

منازعات سال‌های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ شد.

از سوی دیگر، اغلب کسانی که از بی‌عدالتی در جامعه سود می‌برند، معمولاً در زمره عاملان استمرار آن هستند، حتی اگر از نقش خود در این چرخه آگاهی کامل نداشته باشند. بنابراین، هرچند از راه مشروعیت‌زدایی از ایدئولوژی‌ها، اسطوره‌ها و تعصبات رسمی که باعث توجیه بی‌عدالتی‌ها می‌شوند (Deutsch, 2011, p. 100-101) می‌توان در راه کاستن از بی‌عدالتی‌ها و کاهش میزان منازعات در جامعه گام برداشت؛ اما به‌نظر می‌رسد در این چرخه اجتماعی، هرچه افراد به طبقات ممتاز نزدیک‌ترند، تمایل آن‌ها برای آگاهی از نقشی که در ایجاد و تثبیت بی‌عدالتی بر عهده دارند، کم‌تر می‌شود. در مجموع، حالات ذهنی مبتنی بر احساس بی‌عدالتی در منازعاتی مانند انقلاب‌ها و خشونت‌های جمعی، بیشتر ناشی از شکاف تحمل‌ناپذیری است که میان انتظارات و دستاوردهای عملی در جامعه وجود دارد و معمولاً در دوره‌هایی که طرفین، کنترل منابع قدرت را از دست می‌دهند، تشدید می‌شود و گسترش می‌یابد (Korpi, 1974, p.1569)؛ مانند ظهور، قدرت‌گیری و دوام طالبان در افغانستان، که هم با فقدان قدرت حکومت مرکزی و هم با نبود تساهل میان گروه‌های سیاسی این کشور، ارتباط مستقیم دارد.

۲-۷. عدم موازنه قدرت

معمولاً چون عنصر قدرت، ماهیت فعالیت‌های هر مجموعه‌ای را تعیین و موجب تقویت عملکرد گروه مسلط و تضعیف عملکرد زیرمجموعه‌ها می‌شود؛ هر بازیگر منطقی پیش از هر تعاملی می‌کوشد، تفاوت منابع قدرت خود و رقیبش را ارزیابی کند. به‌نظر می‌رسد اگر طرفین دارای منابع قدرت برابر باشند، احتمال بروز منازعه میان آن‌ها کم‌تر است و چنانچه اختلاف منابع قدرت زیاد باشد، احتمال وقوع منازعه افزایش می‌یابد (Korpi, 1974, p.1574)؛ برای مثال، در منازعه فلسطینی‌ها با اسرائیل، طرف ضعیف‌تر همواره می‌کوشد راهی بیابد تا طرف مسلط قوی‌تر را متقاعد سازد، تا از پاره‌ای امتیازات خود صرف‌نظر کند (Abu-Nimer, 2013, p.178) و منافع او را نیز مدنظر قرار دهد. با این اوصاف، به‌نظر می‌رسد حکومت‌ها به‌عنوان طرف قدرتمندتر در تعامل با جامعه، زمانی از سوی مردم با چالش مواجه می‌شوند که تا حد زیادی مشروعیت خود را از دست داده باشند و به‌عبارت دیگر، قدرت آن‌ها از دید مردم افول کرده باشد.

وقتی همه حقوق و امتیازات به‌طور کاملاً نابرابر به نفع حکومت باشد، تنها حکومت ماهیت حقوق و امتیازها را تعیین کند و مردم عادی هیچ سهمی از این حقوق و امتیازات نداشته باشند؛ در این شرایط، حکومت از راه برچسب‌گذاری صریح هنجارها و ارزش‌ها، مخالفان را «هنجارشکن»

و خود را مجری هنجارها و ارزش‌های اجتماعی معرفی می‌کند. در واقع، قدرت خود را با ایجاد تمایز مشخصی میان «ما» و «آنها» به حداکثر می‌رساند و سرنوشت مشترکی را برای اعضای خودی و بیگانه جامعه ترسیم می‌کند. در این چارچوب، ماهیت برتر قدرت حکومت موجب می‌شود اگر مردم مخالفتی ابراز کنند، به آنها برچسب «انحراف» خورده (Apfelbaum, 1999, p.268-271) و سرکوب شوند. به علاوه، استفاده از خشونت از جانب حکومت (پلیس و ارتش) «قانونی» و هرگونه توسل به خشونت از سوی افراد و گروه‌های دیگر محکوم و «غیرقانونی» تلقی می‌شود. این شیوه تلقی از قدرت، در کشورهای در حال توسعه که به دلیل ضعف ساختاری و نبود گروه‌های مستقل، حکومت دارای قدرتی ویژه و انحصاری است، بیشتر مشاهده می‌شود. در این کشورها معمولاً قدرت، منشأ نابرابری است و کسانی که به قدرت سیاسی دست می‌یابند، به دلیل رانت‌های ناشی از آن به نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی دامن می‌زنند (کریمی، مله، ۱۳۸۰، ص ۶۲) و از این راه در بلندمدت، زمینه‌های شکل‌گیری منازعات سیاسی را فراهم می‌کنند. آنها با انحصار و اعمال یک‌طرفه قدرت، کاربرد خشونت را به امری عادی تبدیل می‌کنند و به تصمیم‌گیری برای رفع نارضایتی‌ها اهمیت نمی‌دهند. برای مثال، در بحران ایرلند شمالی بی‌توجهی حکومت به بیش از چهل سال دغدغه‌های جامعه ملی‌گرا نهایتاً سبب شد، در اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی جنبشی اعتراضی در حمایت از حقوق مدنی شکل بگیرد. هرچند این جنبش با سرکوب دولتی مواجه شد، اما خود حاکی از واکنش اقلیت زیر سلطه برای جلب توجه حکومت بود (Mitchell, 1991, p. 32). به هر حال، عدم موازنه قدرت نتیجه پاره‌ای علل و عوامل است:

۷-۲-۱. سلطه‌جویی و استفاده از خشونت

از نگاه آرنست^۱ کاربرد خشونت به خاطر ماهیت ابزاری آن، تا جایی معقول است که برای رسیدن به هدف توجیه‌کننده آن، موثر باشد. در نتیجه می‌توان چنین استنباط کرد که استفاده از خشونت تنها برای نیل به اهداف کوتاه‌مدت می‌تواند کارساز باشد (کریمی، ۱۳۸۲، ص ۲۹). هرچند فروید معتقد است بروز خشونت نتیجه عمل سرکوب‌گرانه است، اما به نظر می‌رسد، کاربرد خشونت یا تهدید به آن برای نمایش اقتدار، در هر سطحی که باشد موجب بازتولید خشونت در همه سطوح است (Wedge, 1990, p.115). به عبارت دیگر، خشونت و عدم تساهل علاوه بر این که مانع حل و فصل مسائل و مشکلات است، می‌تواند موجب بروز تنش و ناآرامی در جامعه شود (عابدی

1. Hannah Arendt

اردکانی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۴).

در نظام قدرت یک‌طرفه که طرف قوی‌تر به اعمال سلطه بر هدفی ضعیف می‌پردازد و در عین حال، هر دو طرف قوی و ضعیف به دنبال منابع کمیاب هستند، خروجی‌ها بسیار متفاوت از خروجی‌های حاصل از سیستم دارای تعادل قدرت است. بررسی روابط قدرت یک‌طرفه نشان می‌دهد که معمولاً طرف قدرتمند از طریق عاملی خارجی (مثلاً تهدید به اعمال قدرت) و با استفاده از توانایی‌های خود، در جهت نیل به خواسته‌هایش گام برمی‌دارد. در چنین سیستمی، اعتماد معمولاً فقط درباره طرف ضعیف مصداق دارد؛ یعنی طرف ضعیف فقط می‌تواند به این اعتماد کند که از جانب طرف قدرتمند، مجازات سختی برای او در نظر گرفته نشود (Bonoma, 1976, p. 499-502).

در چنین نظامی که رهبران برای بسط سلطه خود به قدرت ماهیتی شخصی می‌دهند، کنترل اقتدارگرایی^۱ بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا برای شخص سلطه‌جو که در مقابل قدرتمندان تسلیم و در برابر ضعیفان سختگیر است، منطق جایگاهی ندارد و تنها میزان قدرت طرف مقابل است که اهمیت می‌یابد (احمدی و همکاران، ۱۳۹۷، ص ۱۱۷). با این‌که عدم کاربرد خشونت و ایجاد ثبات را می‌توان از راه ایجاد توازن میان نیروها ایجاد کرد (Groom, 1990, p. 83)؛ اما در صورت عدم ایجاد تغییرات ساختاری در ماهیت اعمال قدرت چنین سیستم‌هایی، بعید است این توازن پایدار بماند. به‌علاوه اگر کاربرد خشونت به مثابه امری فردی تلقی شود، احتمال این‌که افراد دارای پایگاه‌های هویتی متزلزل و بی‌ثبات، مرتکب اعمال خشونت‌بار شوند افزایش می‌یابد (زاده‌محمدی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۲۷). در نتیجه اگر چنین افرادی به‌عنوان رهبر (چه در گروه‌های اجتماعی و چه در عرصه حکومتی) مطرح شوند، امکان تسری خشونت از جانب آن‌ها به افراد تحت‌امر افزایش می‌یابد، که این خود موجد چرخه بازتولید خشونت و استمرار منازعات می‌شود. وقایع لیبی در دوران قذافی و عراق در دوره صدام حسین در همین چارچوب قابل بررسی هستند.

۲-۲-۷. تعلق در تصمیم‌گیری برای رفع نارضایتی‌ها

رفتارهای سیاسی مبتنی بر موقعیت و شرایط بوده و می‌توانند کارگزاران سیاسی را به سوی اهداف خاص سوق دهند. بنابراین، از منظر شناخت بینشی و روشی، جایگاه تصمیم‌گیری در حوزه رفتار سیاسی گسترده وسیعی از عناصر عینی و ذهنی حاکم بر مناسبات اجتماعی را شامل می‌شود (علی‌اصغرپور و نوابخش، ۱۳۹۸، ص ۲۴)، که بی‌توجهی یا تأخیر در پرداختن به آن‌ها می‌تواند

مشکلات زیادی را برای تصمیم‌گیرنده به همراه آورد.

در عرصه حکومت‌داری، اگر هدف رفع نارضایتی‌های اجتماعی باشد، برای حل آن‌ها باید مراحل سپری شوند. ابتدا مشکلات شناسایی و انتظارات جامعه برای حل آن‌ها ارزیابی می‌شود. سپس مقامات ذی‌صلاح از این انتظارات آگاهی می‌یابند، شاخصی برای ارزیابی مشکلات انتخاب و بهترین راه‌حل برای حل مشکلات اتخاذ می‌شود. در مرحله بعد، تصمیم‌های اتخاذ شده مشروعیت قانونی می‌یابند و اجرایی می‌شوند؛ آن‌گاه اثر آن‌ها بر رفع مشکلات بررسی و در صورت لزوم بازنگری می‌شوند و در نهایت، میزان رضایت عمومی از اقدامات انجام شده مورد ارزیابی قرار می‌گیرد (مشبکی، ۱۳۷۱، ص ۳۷). اگر حکومتی نخواهد (یا نتواند) این مراحل را سپری کند و در هریک از این مراحل تعلل ورزد، موجب تأخیر در رفع مشکلات و افزایش احتمال چرخه نارضایتی خواهد شد. در نتیجه، همان‌طور که منازعه می‌تواند با پذیرش تصمیم‌هایی از جانب طرفین درگیر حل شود، «وقت‌گشی» در اتخاذ تصمیم برای کنترل آن نیز می‌تواند نتایج جبران‌ناپذیری به همراه داشته باشد. به نظر می‌رسد تعلل حکومت‌ها در تصمیم‌گیری برای رفع نارضایتی‌ها ناشی از هزینه‌های اقدامات آنی است. به عبارت دیگر، اگر حکومتی معتقد باشد در آینده نیز پابرجا خواهد بود، ترجیح می‌دهد اجرای سیاست‌های سودمند اجتماعی را که معمولاً هزینه اولیه زیاد و منافع طولانی‌مدت دارند، به تعویق اندازد (Furusawa & Lai, 2011, p. 2)؛ زیرا مطمئن است نارضایتی‌های اجتماعی در تداوم بقایش تأثیری نخواهد داشت.

در مجموع به نظر می‌رسد، اگر مراحل تصمیم‌گیری به درستی طی شود، امید شکست‌خورده‌ها به آینده می‌تواند از بروز خشونت جلوگیری و آن‌ها را به همراهی ترغیب کند؛ اما اگر سرکوب اقلیت‌هایی که تصمیمات را نمی‌پذیرند، با توسل به زور در دستور کار قرار گیرد، امکان تبدیل منازعات به وقایعی همچون انقلاب افزایش خواهد یافت. برای مثال، در آمریکا شکست دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در مقابل یکدیگر با این پیش‌فرض پذیرفته می‌شود که آن‌ها هم‌چنان فرصت دارند تا با کسب آراء دوباره قدرت را در اختیار گیرند (Wright, 1990, p. 24-28). چنین روندی می‌تواند باعث جلوگیری از کاربرد خشونت در تعامل میان اکثریت قدرتمند و اقلیت ضعیف شود.

۲-۳. تعارض و تقابل خواسته‌ها

هنگامی که خواسته‌های جامعه و حکومت هم‌راستا نباشند، با توجه به ارتباط مستقیم رفتار بازیگران سیاسی با چگونگی توزیع قدرت در نظام سیاسی، شرایط منازعه بیش از پیش نمایان می‌شود. به عبارت دیگر، چون ماهیت خواسته‌های حکومت و مردم معمولاً در تقابل با هم است،

میزان کنترل حکومت بر منابع قدرت می‌تواند چارچوب بیان خواسته‌ها از سوی مردم را تعیین کند. در واقع، افزایش کنترل حکومت بر این منابع می‌تواند باعث کاهش رفتارهای مسالمت‌آمیز و افزایش میل به ابراز رفتارهای انقلابی، رادیکال و خشن از جانب مردم شود (کریمی مله، ۱۳۸۰، ص ۵۷).

منازعه اغلب در شرایطی ایجاد می‌شود که اهداف، برداشت‌ها، انتظارات و نگرانی‌های هویتی افراد و گروه‌ها باهم در تناقض باشند (Kelman, 1990, p. 201). این موارد که به‌طور مستقیم از فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه تأثیر می‌پذیرند، در جهت‌گیری‌های جمعی نمود پیدا می‌کنند و می‌توانند به سیاست‌هایی در عرصه ملی نیز تبدیل شوند. به‌عبارت دیگر، همان‌طور که چیلکوت^۱ عنوان می‌دارد، اگر در فرهنگ سیاسی ملتی به فضیلت و مسئولیت‌پذیری، دموکراسی مشارکتی، نظم مبتنی بر دیوان‌سالاری عقلایی و ثبات از طریق نوسازی بها داده نشود (عابدی اردکانی، ۱۳۹۳، ص ۱۴۴)، زمینه‌های سلطه در آن جامعه شکل می‌گیرد که موجب عدم تأمین خواسته‌های مردم (به‌عنوان طرف ضعیف‌تر) در تعامل با حکومت می‌شود. به‌علاوه، نبود یا ضعف جامعه مدنی به‌عنوان عنصر واسطه بین توده مردم و حکومت (شیاری و فرهنگی، ۱۳۹۸، ص ۷۲۸) می‌تواند، این چالش را هرچه بیشتر شدت بخشد. این واقعیت را در ماجرای کشف حجاب در ایران می‌توان مشاهده کرد، که هرچند تعارض خواسته حکومت با نظر مردم در نهایت با توسل حکومت به خشونت، باعث غیرقانونی شدن حجاب در معابر عمومی شد؛ اما فرهنگ حاکم بر جامعه این امر را نپذیرفت و در مقابل آن مقاومت کرد، که در نتیجه موضوع حجاب از آن زمان تاکنون همواره به‌عنوان یکی از معضلات اجتماعی مطرح بوده است.

۷-۳. باورها و رفتارهای غیرعقلایی

باورهای عقلایی و غیرعقلایی به‌عنوان عوامل شکل‌دهنده رفتارها عموماً از محیط اجتماعی- فرهنگی که انسان در آن قرار دارد ناشی می‌شوند. براین‌اساس، افرادی که در محیطی آکنده از اعتقادات غیرعقلایی پرورش می‌یابند، احتمالاً باورهای غیرعقلایی و اشخاصی که در محیطی آمیخته با اعتقادات عقلایی قرار دارند، احتمالاً باورهای عقلایی خواهند داشت. البته هرچند از راه جایگزینی باورهای غیرعقلایی با باورهای عقلایی یا تقویت باورهای عقلایی، می‌توان نتیجه رفتار غیرعقلایی را تا حدودی کنترل کرد (David & Diguseppe, 2010, p. 49-55)؛ اما تلاش در

1. Ronald H. Chilcote

جهت تفکیک آن‌ها از یکدیگر می‌تواند به‌عنوان راهکاری برای مقابله با باورهای غیرعقلایی مطرح باشد. شواهد نشان می‌دهد که باورهای غیرعقلایی، خشم، اضطراب، ناامیدی، احساس گناه و سایر احساسات منفی، بر ایجاد منازعات تأثیر مثبت دارند (Timofeev & Woods, 1993, p.111):
 حال آن‌که غنای فرهنگی، گسترش رفتارهای عقلایی و وجود امنیت می‌توانند، بیشترین نقش را در پیشگیری از وقوع منازعات داشته باشند (Bartos & Wehr, 2002, p. 20).

به‌نظر دیویس^۱ آن‌چه به‌عنوان رفتار غیرعقلایی تلقی می‌شود، در صورت تشخیص اولویت‌بندی نیازهای انسان، ممکن است در واقع کاملاً عقلایی باشد. مزبور^۲ نیز رفتارها را براساس نوعی سلسله‌مراتب طبقه‌بندی می‌کند که در ارتباط مستقیم با میزان رضایت‌مندی انسان از تأمین نیازها و نیز انواع متغیرهای مداخله‌گر دیگر نظیر علائق، ارزش‌ها و خواسته‌ها قرار دارند و دامنه رفتار عقلایی انسان را تعیین می‌کنند (Rosati & et al., 1990, p.166-167). براین‌اساس، اگرچه اصول انتزاعی هدایت‌گر کنش‌های عقلایی هستند، اما اجرای عملی آن‌ها با دشواری‌هایی همراه است؛ زیرا افراد در وضعیتی مشابه ممکن است عمل عقلایی را متفاوت از یکدیگر تعریف کنند. در نتیجه، برداشت آن‌ها از وضعیتی خاص می‌تواند موجب تبدیل منازعه‌ای عقلایی به منازعه‌ای غیرعقلایی شود و مثلاً تظاهراتی آرام برای ابراز دیدگاه‌های مردم را به شورش بدل کند که در آن غارت و قتل رخ دهد (Bartos & Wehr, 2002, p.21-22). در عرصه تعامل میان مردم و حکومت از «بدبینی»، «نگاه کلیشه‌ای» و «سوء تفاهم» به‌عنوان شایع‌ترین رفتارهای غیرعقلایی می‌توان نام برد که در ادامه به اجمال درباره آن‌ها بحث می‌شود.

۷-۳-۱. بدبینی

شوپنهاور^۳ شرایط زندگی انسان را «متناقض» و «بی‌معنی» توصیف می‌کند و اعتقاد دارد، اختلاف دائمی بین رویاهای انسان با شرایط هستی‌شناختی، موفقیت او در دستیابی به خواسته‌هایش را محدود می‌کند (Dienstag, 2014, p. 2688). بر این پایه، نگرش بدبینانه با محوریت نگرانی‌های امنیتی، از راهکارهای هوشیارانه محافظت در برابر ضررهای احتمالی (حتی به قیمت از دست رفتن فرصت‌ها) حمایت می‌کند (Hochschild, 2017, p. 7).

بدبینی، بی‌اعتمادی و نبود تساهل از جمله مشخصه‌های فرهنگی موجود در اذهان مردم و حتی

1. James Davies

2. Abraham Maslow

3. Arthur Schopenhauer

صاحبان قدرت به‌شمار می‌روند. این مقولات اجتماعی بیشتر با هنجارها و ارزش‌هایی سروکار دارند که خود حاصل ساختارهای سیاسی هستند (عبدالله‌پور چناری و کمالی، ۱۳۹۴، ص ۱۵۰). بدبینی به‌عنوان فرآیندی ذهنی بیشتر در نزد طرف ضعیف‌تر تعامل که معمولاً توانایی انجام اقدامات خشونت‌بار را ندارد، ظاهر می‌شود. در تعامل میان مردم و حکومت، هرگاه نهادهای حکومتی و قانون‌گذاران نتوانند بر مشکلات گریبان‌گیر عموم فائق آیند، بدبینی نسبت به ساختار سیاسی تشدید و در صورت تداوم این ناتوانی، به بروز منازعه سیاسی منجر می‌شود. در این میان، جنبه دیگر و نسبتاً مغفول مانده، بدبینی حکومت نسبت به مردم است. به عبارت دیگر، اگر حکومت که در تعامل با مردم دست بالا را دارد، نگاه بدبینانه‌ای نیز نسبت به آن‌ها داشته باشد، آنگونه که زونیس^۱ می‌گوید، حاصلی جز توقف توسعه به بار نخواهد آمد. برای نمونه، هریل^۲ در دوران نخست‌وزیری خود با این اعتقاد که در این مملکت هیچ‌گاه ضابطه‌ای وجود نداشته است که بتوان براساس آن حرکت‌های ناشی از اعطای آزادی را کنترل کرد، مشارکت دادن مردم در سرنوشت سیاسی‌شان را اقدامی بیهوده می‌دانست (سمیعی اصفهانی و همکاران، ۱۳۹۷، ص ۱۱۷-۱۱۶).

۷-۳-۲. نگاه کلیشه‌ای

تایفل^۲ اعتقاد دارد وقتی افراد در روند شکل‌گیری هویت اجتماعی با گروه خودی «هماندسازی» می‌کنند، برای افزایش عزت‌نفس خود به‌عنوان عضوی از گروه، نسبت به افراد خارج از گروه، تبعیض و تحقیر روامی دارند. به نظر او نحوه عملکرد کلیشه‌ها ناشی از تعامل میان ساختارهای زمینه‌ای جامعه و تأثیر آن‌ها بر سازگاری افراد با محیط اجتماعی است و اعضای گروه از طریق فرآیندهای جامعه‌پذیری، کانال‌های ارتباط اجتماعی، تعاملات فرهنگی و نهادهای اجتماعی، کلیشه‌ها و تعصبات را می‌سازند و انتقال می‌دهند (Bar-Tal & Teichman, 2009, p. 3-8). با ساخت کلیشه‌ها، نگاه منفی به رقیب طی روندی طولانی تکامل می‌یابد و در این میان، دیدگاه‌های رهبران، تجزیه‌وتحلیل رسانه‌ها، متون ادبی، فیلم‌ها و شیوه‌های آموزشی نیز می‌توانند بر آن اثرگذار باشند. نگرش کلیشه‌ای قابلیت انتقال از نسلی به نسل دیگر را دارد، سال‌ها طول می‌کشد تا خنثی شود و در این مدت می‌تواند بازتولید شود (Bar-Tal & Teichman, 2009, p. 407). برای مثال، پس از شروع منازعات در بوسنی و تعصبی که باور به کلیشه‌ها در بین قومیت‌های ساکن این منطقه به‌وجود آورد؛

1. Marvin Zonis

2. Henry Tajfel

صرب‌ها، مسلمانان و کروات‌ها از «اهانت» به‌عنوان ابزاری سیاسی برای کنار گذاشتن دیگری از جامعه اخلاقی خود استفاده کردند و وحشیانه‌ترین اقدامات را علیه هم انجام دادند. همین اتفاق در مورد اقوام هوتو^۱ و توتسی^۲ در رواندا^۳ و بوروندی^۴ نیز رخ داد (Deutsch, 2011, p.104).

کلیشه‌ها منشأ جمعی دارند، از راه تعامل گروهی تکامل می‌یابند و ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های رایج جامعه را به اعتقاداتی مشترک و قاعده‌مند تبدیل می‌کنند. کلیشه‌ها با تقویت حس همانندی میان اعضای گروه (و حتی انزجار نسبت به گروه‌های دیگر) موجب انسجام، اتحاد و زمینه‌ساز همکاری، بسیج، بازدارندگی، حمله و حتی نسل‌کشی می‌شوند. از آنجا که افراد یک گروه دارای مجموعه صفات مشترکی هستند که آن‌ها را از سایرین متمایز می‌کند و چون این صفات معمولاً حاصل دانش شخصی این افراد نیست، بلکه محصول روایت‌های عمومی رایج در گروه است؛ بنابراین، در بُعد اجتماعی، کلیشه را می‌توان مجموعه‌ای از شناخت‌ها در نظر گرفت که افراد در مورد ویژگی‌های گروه خود و گروه‌های دیگر دارند. به‌عبارت دیگر، وقتی نگاه کلیشه‌ای (خواه مثبت یا منفی) بر تعاملی حاکم می‌شود، طرفین با این نگاه، دیگری را قضاوت می‌کنند و همه رفتارهای طرف مقابل را لزوماً مثبت یا منفی می‌بینند. بنابراین، اگر در تعامل میان مردم و حکومت نگاه کلیشه‌ای حاکم شود؛ حافظه تاریخی هر یک نسبت به دیگری است که نوع کلیشه و کنش متناسب با آن را مشخص می‌کند.

۷-۳-۳. سوء تفاهم

در فرآیندهای ارتباطی، میان طرفین ارتباط باید استدلال‌ورزی مستمر وجود داشته باشد؛ زیرا در نبود آن، با اهمیت دادن به برخی مفروضات، مفاهیم به میزان چشمگیری تغییر می‌کنند (Blum-Kulka & Weizman, 2014, p. 125) و اگر در تعامل، برداشتی مشترک از مفاهیم نباشد، نتیجه‌ای جز بروز سوء تفاهم حاصل نخواهد آمد.

این‌که چرا طرفین تعامل نسبت به هم نگاهی منفی دارند، فرصت‌های دستیابی به توافقات سازنده را نادیده می‌گیرند و نسبت به توانایی حل اختلافات بدبین هستند، می‌تواند ناشی از درک نادرستی باشد از آنچه برای خودشان و طرف مقابل مهم است. داشتن منافع مشخص معمولاً

1. Hutus
2. Tutsis
3. Rwanda
4. Burundi

مانعی روانی برای درک منافع طرف مقابل ایجاد می‌کند؛ در نتیجه، طرفین اغلب به‌صورت ناخودآگاه سود خود را در زیان طرف مقابل می‌بینند. براین اساس، اکثر منازعات بیش از آن‌که ناشی از اختلاف طرفین با یکدیگر باشند، ناشی از سوءبرداشت‌هایی هستند که پابندی به اعتقاداتشان ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی مسئله‌ای برای یک طرف از اهمیت بالایی برخوردار است، اما برای طرف مقابل اهمیت نسبتاً کمی دارد، طرفین تمایل دارند در راستای منفعت خود، اهمیت موضوع را برای طرف مقابل بیش از حدی که واقعاً اهمیت دارد، ارزیابی کنند (Chambers & De Dreu, 2014, p. 15-16). به نظر می‌رسد این نحوه نگرش به منافع، اولین گام در راه شکل‌گیری سوءتفاهم در تعاملات باشد. برای مثال، نگاه دولت سودان به جنبش‌های این کشور به چشم شورش، بیشتر باعث تشدید خشونت و درگیری‌ها در دارفور^۱ شد (Kriesberg, 2007, p.140).

۸. نتیجه‌گیری

از آنجا که انسان‌ها برای برخورداری از رفاه، ناچارند گروهی زندگی کنند و در این میان، کمبود منابع مورد نیاز همواره مطرح بوده است، وقوع منازعات در عرصه زندگی اجتماعی برای برخورداری از این منابع محدود، امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. در این نوشتار با توجه به تعامل اجتناب‌ناپذیر مردم و حکومت و با تأکید بر حکومت به‌عنوان طرف قوی‌تر تعامل که توانایی بیشتری در پیشگیری، کنترل و حل و فصل منازعات سیاسی دارد، سعی شد تا مهم‌ترین دلایل بروز منازعات، بررسی گردد. با تأملی اجمالی در مورد علل اصلی بروز منازعات سیاسی، درمی‌یابیم که اکثر آن‌ها عمدتاً جنبه ذهنی و احساسی دارند. این امر حکومت‌ها را برای پیشگیری یا حل و فصل منازعات، به‌سوی ایجاد امنیت و اعتماد در جامعه رهنمون می‌کند؛ زیرا در غیر این صورت هرگونه کنش حکومت می‌تواند در نظر مردم بازخوردی منفی داشته و به مرور زمان بقاء حکومت را با چالش مواجه کند. به نظر می‌رسد سرچشمه آغاز منازعات میان مردم و حکومت وجود یا احساس بی‌عدالتی باشد؛ چون می‌تواند منجر به تغییراتی شود که به کاهش بی‌عدالتی کمک کند. پاسخ حکومت به تلاش مردم برای محو بی‌عدالتی‌ها اگر شکل تخریبی به خود بگیرد، می‌تواند باعث افزایش بی‌عدالتی شود و اگر به‌صورت سیستمی و مکرر اتفاق افتد، به‌منزله ظلم و ستم خواهد بود. در واقع، رابطه منازعه و عدالت رابطه‌ای دوطرفه است؛ بی‌عدالتی منازعه می‌آفریند و منازعه مخرب، موجب بی‌عدالتی می‌شود. پس کلید پیشگیری یا حل و فصل منازعات سیاسی را می‌توان برطرف

کردن هرگونه احساس بی‌عدالتی در جامعه دانست.

همچنین، در نظام قدرت یک‌طرفه که هم حکومت به‌عنوان طرف قدرتمند و هم مردم به‌عنوان طرف ضعیف در پی دستیابی به منابع کمیاب هستند، معمولاً طرف قدرتمند با استفاده از توانایی‌های خود، در جهت ایجاد نظام سلطه گام برمی‌دارد. در مقابل، مردمی که از اطاعت صرف به تنگ آمده‌اند، همواره مترصد فرصت هستند که به هر نحو ممکن این سلطه‌جویی را نفی کنند؛ بنابراین، به کاربرد خشونت گرایش می‌یابند. کاربرد خشونت وقتی نتیجه عمل سرکوبگرانه حکومت باشد، می‌تواند به‌گونه‌ای نظام ارزشی مردم را تغییر دهد که دیگر نسبت به استفاده از خشونت مشکلی اخلاقی نداشته باشند و در جامعه‌ای که قبح کاربرد خشونت بریزد، هرگونه تضاد میان مردم و حکومت، به‌راحتی موجب بروز منازعات سیاسی خشونت‌بار خواهد شد. بنابراین، اتخاذ راهکارهای معطوف به حسن‌ظن و دور از سوءبرداشت نسبت به مردم می‌تواند، با ایجاد کراهت برای استفاده از خشونت در سطح جامعه از بروز منازعات سیاسی جلوگیری کند.

در مجموع، به‌نظر می‌رسد تعلل حکومت در رفع مشکلات مردم، هنگامی که قرار است تصمیمی بگیرد که نارضایتی‌های اجتماعی را کاهش دهد یا مزایای بیشتری برای مردم فراهم آورد، می‌تواند باعث انباشت تدریجی گروه‌های ناراضی در جامعه و بروز منازعات سیاسی بازگشت‌ناپذیر شود. وقوع چنین شرایطی نشان‌دهنده این واقعیت است که مردم نتوانسته‌اند طرف قدرتمند معادله سیاسی را متقاعد سازند تا از موقعیت برتر خود دست بردارد و نگرش جدیدی از قدرت را به‌گونه‌ای در دستور کار قرار دهد که رفتارهایش از سوی طرف ضعیف تعامل نیز عقلایی و منطقی تلقی شوند.

به‌نظر می‌رسد گام نخست برای کنترل منازعات سیاسی توسط حکومت‌ها از بین بردن احساس بی‌عدالتی در جامعه باشد، که با تأمین نیازهای اساسی و معیشتی مردم محقق خواهد شد. در گام بعدی، حکومت‌ها باید بر افزایش مشروعیت خود متمرکز شوند، که اقتضای این امر ایجاد آزادی، در کنار حفظ شأن خود و پرهیز از اعمال خشونت است. در نهایت، حکومت‌ها برای جلوگیری از بروز منازعات باید از انباشت تدریجی نارضایتی‌ها در سطح جامعه ممانعت و انرژی مردم را به‌سوی فعالیت‌های مشارکتی هدایت کنند؛ این امر نیز منوط به انجام بهینه کارویژه حکومت، یعنی خدمت به مردم است.

منابع

- احمدی، یعقوب و همکاران (۱۳۹۷). گونه‌شناسی فرهنگ سیاسی دانشجویان استان کردستان بر پایه متغیرهای اجتماعی- فرهنگی. *جامعه‌شناسی کاربردی*، شماره ۶۹، ص ۱۲۸-۱۰۷.
- افتخاری، اصغر؛ قدرت‌آبادی، علی‌رضا (۱۳۹۵). نقش سازمان‌های اطلاعاتی در تأمین امنیت نرم. *پژوهش‌های حفاظتی و امنیتی*، شماره ۱۷، ص ۲۳-۴۰.
- برگس، هیدی؛ برگس، گای. ام (۱۳۹۰). *دانشنامه حل و فصل منازعه*. ترجمه محمدجعفر جوادی ارجمند و سکینه ببری گنبد. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خرمشاد، محمدباقر؛ یقینی‌پور، مصطفی (۱۳۹۶). منازعه سیاسی و امنیت در اندیشه سیاسی امام خمینی. *آفاق امنیت*، شماره ۳۶، ص ۳۸-۵.
- دلاوری، ابوالفضل (۱۳۸۳). تحول منازعه سیاسی داخلی؛ از عصر دولت- ملت تا عصر جهانی‌شدن. *پژوهش علوم حقوقی*، شماره ۱۲، ص ۱۴۲-۱۰۷.
- زاده‌محمدی، علی و همکاران (۱۳۹۰). رابطه عوامل شخصیت با گرایش به خشونت: نقش میانجی‌گر پایگاه‌های هویت. *روان‌شناسی کاربردی*، شماره ۱۷، ص ۲۴-۴۰.
- سمیعی اصفهانی، علی‌رضا و همکاران (۱۳۹۷). فرهنگ سیاسی و تأثیر آن بر رفتار نخبگان و توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم. *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، شماره ۱، ص ۱۲۹-۱۰۵.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۹۵). *پژوهش در علوم سیاسی؛ رویکردهای اثبات‌گرا، تفسیری و انتقادی*. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، چاپ سوم.
- شیاری، علی؛ فرهنگی، محمد مهدی (۱۳۹۸). تأثیر سیاست‌های دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران. *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، شماره ۸۱، ص ۷۲۳-۷۴۴.
- عابدی اردکانی، محمد (۱۳۹۳). توسعه‌نیافتگی سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران (۱۳۸۴-۱۳۶۸). *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، شماره ۳۶، ص ۱۷۰-۱۳۳.
- عباس‌تبار مقی، رحمت؛ فولادی، شهربانو (۱۳۹۷). عدالت سیاسی در اندیشه شهید مطهری و راولز در یک نگاه تطبیقی. *پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، شماره ۲۶، ص ۱۲۰-۱۰۳.
- عبدالله‌پور چناری، محمد؛ کمالی، یحیی (۱۳۹۴). بررسی موانع کاربردی‌سازی علم سیاست از دیدگاه مدیران اجرایی استان کرمان. *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، شماره ۴۱، ص ۱۶۶-۱۱۹.
- علی اصغرپور اصل ممقانی، طیبه؛ نوابخش، مهرداد (۱۳۹۸). فرآیند تصمیم‌گیری در رفتار سیاسی شهروندان شهر تبریز و علل اجتماعی آن. *مطالعات علوم اجتماعی ایران*، ۱۶(۶۳)، ص ۷۳-۹۰.
- کریمی مله، علی (۱۳۸۰). پتانسیل‌های تبدیل رقابت به منازعه سیاسی در ایران. *مطالعات ملی*، شماره ۹، ص ۷۰-۴۹.
- کریمی، غلام‌رضا (۱۳۸۲). *جامعه‌شناسی رفتار سیاسی*. زمانه، شماره ۱۳، ص ۳۰-۲۵.
- لهستانی‌زاده، عبدالعلی (۱۳۸۷). نظریه‌های جدید در مکتب تضاد. *جامعه‌شناسی*، شماره ۱۱، ص ۳۲-۹.
- مشبکی، علی اصغر (۱۳۷۱). فراگرد تصمیم‌گیری و مدیریت بحران. *دانش مدیریت*، شماره ۱۹، ص ۴۷-۳۵.
- معصومی، مجید؛ ساعی، احمد (۱۳۹۱). تأثیر تروریسم بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. *تحقیقات حقوق*

- خصوصی و کیفی، شماره ۱۸، ص ۶۰-۳۷.
- میرزایی تبار، میثم و همکاران (۱۳۹۶). بررسی و تحلیل سیر تحول در نظریه‌های منازعه (با تأکید بر تحول تاریخی، رشته‌ای و نگاه ریشه‌ای نظریه‌ها). سیاست دفاعی، شماره ۱۰۱، ص ۱۷۷-۱۳۳.
- Abu-Nimer, M. (2013). *Basic human needs: Bridging the gap between theory and practice*. In: Conflict resolution and human needs (p. 183-203). Routledge.
- Apfelbaum, E. (1999). Relations of domination and movements for liberation: An analysis of power between groups (abridged). *Feminism & Psychology*, 9(3), p.267-272.
- Barnett, J. & Adger, W.N. (2010). *Environmental change, human security, and violent conflict*. In: Global environmental change and human security, p.119-136.
- Bar-Tal, D. & Teichman, Y. (2009). *Stereotypes and prejudice in conflict: Representations of Arabs in Israeli Jewish society*. Cambridge University Press.
- Bartos, O.J. & Wehr, P. (2002). *Using conflict theory*. Cambridge University Press.
- Blau, P. (2017). *Exchange and power in social life*. Routledge.
- Blum-Kulka, Sh. & Weizman, E. (2014). *Misunderstandings in political interviews*. In: Misunderstanding in Social Life (p. 107-128). Routledge.
- Bonoma, T.V. (1976). Conflict, cooperation and trust in three power systems. *Behavioral Science*, 21(6), p. 499-514.
- Boulding, K.E. (1990). *Future directions in conflict and peace studies*. In: *Conflict: Readings in management and resolution* (p. 35-47). London: Palgrave Macmillan.
- Burton, B. & et al. (2015). *Acting to manage conflict and bullying through evidence-based strategies*. Springer.
- Chambers, J.R. & De Dreu, C.K.W. (2014). Egocentrism drives misunderstanding in conflict and negotiation. *Journal of Experimental Social Psychology*, No.51, p.15-26.
- Collier, P., Elliott, V.L., Hegre, H., Hoeffler, A., Reynal-Querol, M. & Sambanis, N. (2003). *Breaking the conflict trap: Civil war and development policy*. World Bank Publications.
- Coser, L.A. (1957). Social conflict and the theory of social change. *The British Journal of Sociology*, 8(3), p.197-207.
- David, D. & Digiuseppe, R. (2010). *Social and cultural aspects of rational and irrational beliefs: A brief reconceptualization*. In: Rational and irrational beliefs, p. 49-61.
- Davies, J.C. (1962). Toward a theory of revolution. *American sociological review*, 27(1), p. 5-19.
- Deutsch, M. (2011). *Justice and conflict*. In: Conflict, interdependence and justice (p. 95-118). New York, NY.: Springer.
- Dienstag, J.F. (2014). *Pessimism*. The Encyclopedia of Political Thought, p. 2687-2689.
- Dunn, D.J. (2004). *From power politics to conflict resolution: The work of John W. Burton*. Springer.
- Fisher, R.J. (1990). *Needs theory, social identity and an eclectic model of conflict*. In: Conflict: Human needs theory (p. 89-112). London: Palgrave Macmillan.
- Folarin, S.F. (2013). *Types and causes of conflict*.
URL= <https://core.ac.uk/download/pdf/32224691.pdf>
- Furusawa, T.E. (2011). *A theory of government procrastination*. Available at:

- https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1975750
- Galtung, J. (1990). *International development in human perspective*. In: Conflict: Human needs theory (p. 301-335). London: Palgrave Macmillan.
- Groom, A.J.R (1990). *Paradigms in conflict: The strategist, the conflict researcher and the peace researcher*. In: Conflict: Readings in management and resolution (p. 71-98). London: Palgrave Macmillan.
- Hochschild, J.L. (2017). Left pessimism and political science. *Perspectives on Politics*, 15(1), p.6-19.
- Kelman, H.C. (1990). *Interactive problem-solving: A social-psychological approach to conflict resolution*. In: Conflict: Readings in management and resolution (p. 199-215). London: Palgrave Macmillan.
- Korpi, W. (1974). Conflict, power and relative deprivation. *American Political Science Review*, 68(4), p.1569-1578.
- Kriesberg, L. (2007). *Constructive conflicts: From escalation to resolution*. Rowman & Littlefield.
- Kriesberg, L. (2016). *Moral Judgements, Human Needs and Conflict Resolution: Alternative Approaches to Ethical Standards (2012)*. In: Louis Kriesberg: Pioneer in Peace and Constructive Conflict Resolution Studies (p. 179-195). Cham: Springer.
- Lindelow, J. & Scott, J.J. (1989). *Managing Conflict*. ERIC Publications.
- Louis, W.R., Taylor, D.M. & Neil, T. (2004). Cost-benefit analyses for your group and yourself: The rationality of decision-making in conflict. *International Journal of Conflict Management*, 15(2), p.110-143.
- Marshall, M.G. (1999). *Third world war: System, process, and conflict dynamics*. University Press of Amer.
- Maslow, A.H. (2013). 45. *Conflict, frustration, and the theory of threat*. In: Contemporary psychopathology (p. 588-594). Harvard University Press.
- Mitchell, Ch.R. (1991). Classifying conflicts: Asymmetry and resolution. *The annals of the American academy of political and social science*, 518(1), p.23-38.
- Oberschall, A. (1973). *Social conflict and social movements*. Englewood Cliffs., NJ: Prentice-Hall.
- Rader, V. (1990). *Human needs and the modernization of poverty*. In: Conflict: Human needs theory (p. 219-234). London: Palgrave Macmillan.
- Rakotsoane, F.C.L (2019). *Structure and Parts of an Article*. Presented at the National University of Lesotho, Roma.
- Rosati, J.A., Carroll, D.J. & Coate, R.A. (1990). *A critical assessment of the power of human needs in world society*. In: Conflict: Readings in management and resolution (p. 156-179). London: Palgrave Macmillan.
- Rubenstein, R.E. (1990). *Basic human needs theory: Beyond natural law*. In: Conflict: Human needs theory (p. 336-355). London: Palgrave Macmillan.
- Sandole-Staroste, I. (2013). *Through gender lenses: Human Needs theory in conflict resolution*. In: Conflict Resolution and Human Needs (p. 77-94). Routledge.

- Singer, J.D. (1960). International Conflict Three Levels of Analysis. *World Politics*, 12(3), p.453-461.
- Timofeev, M.I. & Woods, P.J. (1993). *Irrational beliefs and conflict-handling orientations. Journal of Rational-emotive and Cognitive-behavior Therapy*, 11(2), p.109-119.
- Turocy, T.L. & von Stengel, B. (2001). *Game Theory*. CDAM Research Report (October).
- Turocy, T.L. (2001). Texas a & m university. *Bernhard von Stengel, London School of Economics "Game Theory" CDAM Research Report (October 2001)*.
URL= <http://www.cdam.lse.ac.uk/Reports/Files/cdam-09-2001.pdf>
- Varshney, A. (2003). Nationalism, ethnic conflict, and rationality. *Perspectives on politics*, 1(1), p. 85-99.
- Wallensteen, P. (2006). *Understanding Conflict Resolution: War, Peace and the Global System* (Arabic edition). The Academic Center for Political Studies.
- Wedge, B. (1990). *The individual, the group and war*. In: Conflict: Readings in management and resolution (p.101-116). London: Palgrave Macmillan.
- Wright, Q. (1990). *The nature of conflict*. In: Conflict: Readings in Management and Resolution (p. 15-34). London: Palgrave Macmillan.